

گفت‌وگو با دکتر بیژن بیدآباد- بخش اول

## درویش اقتصاددان



شاید دور از تصور باشد که يك اقتصاددان با تخصص اقتصادسنجي، اهل ذکر و سماع و عرفان باشد.

اما «بیژن بیدآباد» اینگونه است. او شب‌ها ذکر می‌گوید و ریاضت می‌کشد و روزها جدول می‌چیند و نمودار می‌کشد.

زمانی که با او تماس می‌گیریم تا زمان گفت‌وگو را تنظیم کنیم، قرار را ساعت چهار صبح تنظیم می‌کند اما بعد از اینکه واکنش ما را می‌بیند، وعده دیدار را به ساعت هشت صبح منتقل می‌کند.

بیدآباد در فاز يك شهرک غرب زندگی می‌کند. اتاق او بیشتر به حجره يك درویش شباهت دارد و کمتر از کتاب‌های علم اقتصاد در آن می‌شود پیدا کرد. در عوض کتاب‌هایی از تصوف، تفسیرهای مختلف اشعار مولانا، دیوان‌های اشعار کلاسیک ایرانی و کتاب‌هایی در زمینه بودا و بودائیسیم رامی‌شود در کتابخانه او پیدا کرد. با ظرف کوچکی از کشمش و دو فنجان چای سرد از ما پذیرایی می‌کند تا دو ساعت پای صحبت‌های او بنشینیم.

بیژن بیدآباد متولد ۱۳۳۸ در تهران است. او در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده اما مدرک فوق‌لیسانس خود را در رشته اقتصاد با تخصص برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی از دانشگاه شیراز دریافت کرده است. بیژن بیدآباد نخستین فارغ‌التحصیل مقطع دکترا از دانشگاه آزاد اسلامی است. او در این گفت‌وگو به صورت مفصل از عقیم ماندن بزرگ‌ترین پروژه اقتصادسنجي ایران سخن گفته و برای نخستین بار پشت پرده آن را نمایان کرده است.

### محمد طاهري- مهدي نوروزيان:

شما را برمی‌گردانیم به دوران کودکی به سال‌هایی که دوران نوجوانی شما سپری شد. چگونه زندگی کردید؟

من در نیمه شهریور سال ۱۳۳۸ در تهران به دنیا آمدم. خانواده من يك خانواده معمولی و اصیل با اعتقادات قلبی مذهبی بود و از لحاظ مادی، وضع اقتصادی ما در حد متوسط به پایین بود. پدر و مادرم در زمینه تربیت دینی و اخلاقی بسیار مقید بودند.

پدر و مادرم متولد همدان هستند. آنها پس از ازدواج به تهران مهاجرت کردند. پدرم شغل ساده‌ای در هواپیمایی داشت و مادرم شغل هنری آرایش بانوان را انتخاب کرده بود. فکر می‌کنم مادرم یکی از نخستین آموزشگاه‌های آرایش تهران را تاسیس کرده باشد. دوران تحصیلات ابتدایی من در مدرسه‌ای بسیار معمولی و بدون امکانات اولیه سپری شد.

یادم هست، زمانی که باران می‌بارید، آن قدر از سقف کلاس آب چکه می‌کرد که کف کلاس آب جاری می‌شد و معمولاً با آمدن باران مدرسه را تعطیل می‌کردند. من در جنوب و غرب شهر تهران بزرگ شدم. زندگی‌ها در دوران کودکی من خیلی راحت نبود.

آب لوله‌کشی در آن موقع در دسترس نبود و باید برای تهیه آب آشامیدنی به محل‌هایی که دستگاه «فشاری» آب بود، می‌رفتیم و سطل‌های آب را پر می‌کردیم و به منزل می‌آوردیم. تقریباً این کار همه روز من و برادرم «دکتر بهروز بیدآباد» بود که الان عضو هیات‌علمی دانشگاه امیرکبیر است. گذشته از آن، ما نیمه شب‌ها به پدر کمک می‌کردیم و راه‌آب آب‌انبار را از داخل جوی کوچه باز می‌کردیم تا آب‌انبار برای تامین آب غیرشرب مصرفی پر می‌شد.

تلویزیون تازه آمده بود ولی کمتر کسانی بودند که تلویزیون داشتند. ولی آنهایی که داشتند ما بچه‌ها را لاف‌ل ساعتی برای تماشا دعوت می‌کردند که بسیار برای ما جذاب بود. در مدرسه ابتدایی، من، برادر و پسرعمویم هر سه با نام فامیل یکسان بیدآباد تحصیل می‌کردیم.

روزی به شاگردهای ممتاز مدرسه جایزه می‌دادند. زمانی که از بلندگو نام «بیدآباد» را صدا زدند، هر سه ما با سرعت زیاد صف‌های مرتب دانش‌آموزان کلاس‌های مختلف را شکستیم و خود را به بالای پله‌ها رساندیم که محل گرفتن جایزه بود. من دانش‌آموز کلاس اول بودم و شش سال بیشتر نداشتم. جایزه را به من دادند. جایزه آن روز يك عدد مداد پاک‌کن‌دار معمولی بود که آن روزها قیمتش يك ریال بود.

این جایزه تا ساعت‌ها و روزها به عنوان يك موفقیت بزرگ باعث تشویق و شور و شعف من شده بود. اثر این تشویق برای من آنچنان زیاد بود که اثرات قابل‌ملاحظه‌ای در جلب توجه من به موضوعات علمی

گذاشت. در آن سال یعنی کلاس اول با معدل کل ۲۰ قبول شدم ولی گرفتن نمره مرا راضی نمی‌کرد.

مطالعه و بررسی در همه زمینه‌ها برایم جالب بود و خواندن مطالب کلاس درس برایم کافی نبود و راضی‌ام نمی‌کرد. پدر و مادرم این را می‌دانستند بنابراین تشویق کردند تا بعد از اتمام کلاس چهارم دبستان، در سه ماه تعطیلات تابستان کلاس‌های پنجم و ششم را بخوانم. این کار را تقریباً بدون معلم انجام دادم و در امتحانات نهایی کلاس ششم دبستان شرکت کردم و با یک جهش تحصیلی به کلاس هفتم رفتم.

زمانی که وارد دبیرستان شدم با وجود سن کمی که داشتم، با علاقه و عطش زیاد به علوم مختلف علاقه‌مند شده بودم. درس‌های دبیرستان برایم جلب توجه نمی‌کرد و بیشتر به مطالعات و تحقیقات غیردرسی می‌پرداختم. به طور مثال علاقه شدیدی به شیمی پیدا کرده بودم. در حقیقت از سن ۱۰ سالگی به آزمایش‌های شیمی پرداختم و این جریان تحقیق در شیمی تا اتمام دوره دبیرستان من وجود داشت.

در «سهراب اکبرآباد» نزدیک «چهارراه لشکر» مرکز کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود و کتابخانه اصلی این کانون در آنجا قرار داشت. من ساعت‌ها وقت خودم را در آنجا می‌گذراندم و کتاب‌های زیادی از آنجا امانت می‌گرفتم و در خانه مطالعه می‌کردم و آزمایش‌های کتاب‌های علمی را خودم انجام می‌دادم.

برای انجام این آزمایش‌ها تمام پس‌انداز، عیدی و پول توجیبی که از پدر و مادر می‌گرفتم را صرف این کار می‌کردم. در آن ایام لوله آزمایش سه ریال قیمت داشت و قیمت بلیت اتوبوس واحد که مرا از منزل به محل کتابخانه می‌برد دو ریال بود و یک ساندویچ معمولی حدوداً چهار تا هشت ریال قیمت داشت.

کمتر به یاد دارم که پول توجیبی من خرج خوراکی، بستنی، بیسکویت و ساندویچ شده باشد. معمولاً پول‌های خودم را خرج خرید وسایل و مواد آزمایشگاهی می‌کردم. برای خرید این وسایل معمولاً به خیابان ناصرخسرو مراجعه می‌کردم و چون سنم کم بود فروشندگان به سختی به من مواد شیمیایی می‌فروختند.

ولی چون می‌دیدند نسبت به این مواد آشنایی کافی دارم هرچه لازم داشتم را به من می‌فروختند حتی اسیدسولفوریک. جالب است بدانید که هیچ علاقه‌ای به خواندن رمان و داستان نداشتم و هنوز هم در تمام مدت زندگی‌ام، بیشتر از چند رمان نخوانده‌ام. وقت من بیشتر به خواندن کتاب‌های علمی در زمینه‌های، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، فیزیولوژی انسانی و نجوم گذشت.

عطش شما به یادگیری که باعث ماجراجویی شما هم شده بود، صرفاً از روی کنجکاوی و اقتضای سن بود یا در اثر پرسش‌های بدون جواب شما در آن سن و سال به وجود آمده بود؟

حسی از بچگی در من وجود داشت که هنوز هم وجود دارد؛ حس حقیقت‌جویی و حقیقت‌یابی؛ احساسی است که از روزهای نوجوانی آن را به یاد دارم. شاید به همین دلیل بود که به شدت به دانستن علوم مختلف علاقه‌مند بودم و همواره سعی می‌کردم به حقیقت هر چیزی دست پیدا کنم.

در دوران طفولیت آزمایش‌های زیادی می‌کردم تا بفهمم درون هر چیزی چه خبر است. هر پدیده‌ای و هر شیئی برای من یک موضوع قابل بررسی و آزمایش بود و مهم‌تر از همه سوال اصلی برای من این بود که از کجا آمده‌ام و کیستم و برای چه مرا به اینجا آورده‌اند. این سوال در ابتدای بلوغ برای همه پیش می‌آید و چیزی نبود که منحصر به من باشد.

در حال حاضر ابزار اصلی فعالیت‌های شما ریاضیات است. آن روزها به ریاضی علاقه نداشتید؟

ریاضی همواره درس مورد علاقه من بود، اما شیمی و آزمایش‌های آن بیشتر وقت مرا به خود اختصاص داده بود. در «سیکل ۲» تحصیلی، یعنی بعد از کلاس نهم، من رشته ریاضی را انتخاب کردم. در درس ریاضی به «میث مختصات دو بعدی در دستگاه دکارت» رسیدیم. فکر کردم که چرا باید دستگاه دو بعدی باشد و تلاش کردم که دستگاه سه بعدی را تعریف کنم.

متنی در همین زمینه نوشتم که باعث تعجب معلم ریاضی‌ام شد؛ نوشتن دستگاه سه بعدی مختصات، جزو مباحث درسی دانشگاهی بود و برای سن و سال من خیلی سنگین به نظر می‌رسید اما فرمول‌هایی را که در درس هندسه تحلیلی فضای در کلاس‌های اول دانشگاه باید می‌خواندم، در کلاس دهم آنها را ابداع کرده بودم. البته علاقه من تنها به ریاضی ختم نمی‌شد.

در همان سال‌ها به شدت به علم فیزیک و نجوم علاقه‌مند شده بودم. در این ارتباط به‌طور مثال، دنبال جایگزینی سوختی بودم که نیازی به اکسیژن نداشته باشد و قصد داشتم با تهیه این سوخت، موشکی بسازم که در خلأ که اکسیژن نیست حرکت کند. در همین زمینه از شکر استفاده کردم که در ترکیب مولکولی خود  $C_{12}H_{22}O_{11}$ ، 11 واحد اکسیژن دارد. فکر می‌کردم می‌شود اکسیژن شکر را آزاد کرد.

در جریان این آزمایش، چند مورد انفجار و آتش‌سوزی به وجود آمد و موشک‌های اولیه‌ای که ساخته بودم به طرز وحشتناکی منفجر شدند و نتیجه این بود که در آن ایام، اغلب مجروح و باندپیچی شده بودم ولی با این وجود دست از انجام آزمایش‌ها برنمی‌داشتم. دامنه این آزمایش‌ها گسترده بود. در دوره‌ای حتی هسته میوه‌ها را روی درخت‌های مختلف با هم تعویض و اثر این جابه‌جایی را بررسی می‌کردم.

از برگ درختانی مثل زردآلو موادی به دست آورده بودم که مثل معرف‌های شیمیایی کار می‌کرد. از آب برنج مخلولی ساخته بودم که رنگ‌ها را می‌برد... یاد آن روزها به خیر.

مشی این روزهای شما نشان می‌دهد که به فلسفه هم علاقه داشته‌اید.

بله به فلسفه و حکمت هم علاقه‌مند شده بودم. آن روزها تمام کتاب‌های فلسفه و منطق را می‌خواندم و در این زمینه هم مطالعات زیادی داشتم. مهمترین مشخصه دوران نوجوانی‌ام، حس کنجکاوی در یافتن چیستی پدیده‌ها بود. مطالعات فلسفه، منطق و روانشناسی برایم جالب بود ولی آنها را فقط مطالبی خواندنی یافتم.

این رشته‌های فکری نمی‌توانست پاسخی عملی برای سوالات من باشد. مدتی هم فقه مطالعه کردم و کتب رسائل علمیه فقه را مطالعه کردم. با خود بررسی می‌کردم که اینها یعنی فقه اسمش فروع دین است و خود فقه هم اسم این رشته را فروع دین گذاشته‌اند یعنی مطالب فرعی دین؛ پس مطالب اصلی دین کجاست؟ تا اینکه با تصوف آشنا شدم.

با تصوف چگونه آشنا شدید؟

آموزه‌های مذهبی، اخلاقی و رفتاری خانواده‌ام به گونه‌ای بود که من اسلام را با استدلال و نه با قلب قبول کرده بودم. کتاب‌های زیادی هم راجع به دین خوانده بودم، پای وعظ و عاظ زیادی هم نشسته بودم. ولی برآیند همه اینها در جست‌وجوی حقیقت، مرا به سمت حکمت و تصوف راهنمایی کرد.

در نهایت با بررسی دیدگاه‌های مختلف به این نتیجه رسیدم که باید از جانب خدا، مریی برای ما وجود داشته باشد تا او بتواند فرد را هدایت کند. شنیده بودم که هر کس ۴۰ روز را به اخلاص بگذراند، دریچه‌های حکمت به روی او باز می‌شود. در ادامه این جست‌وجوها در این موضوع با مشاهداتی که در خواب و بیداری برایم پدید آمد، متوجه شدم که باید به مریی الهی مراجعه کنم.

در زمان قطبیت حضرت آقای «حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضا علی‌شاه» بود که از نزدیک به بررسی تصوف پرداختم. بارها به مجالس صوفیه رفتم و به صحت عقیده، عمل و گفتار بزرگان تصوف پی بردم. در نهایت در خدمت یکی از مشایخ، حضرت آقای تابنده به نام آقای «حاج محمدخان راستین»، بیعت کرده و عملاً وارد رشته تصوف و سلوک شدم.

از چه کتاب‌هایی بیشتر تاثیر گرفتید؟

زمینه مطالعه من خیلی گسترده بود، از علوم تجربی بگیرد تا فقه، روانشناسی، فلسفه، تصوف و عرفان. کتاب‌های زیادی خواندم به گونه‌ای که در دوره‌ای از زندگی‌ام از کتاب زده شدم، چون کتاب‌ها وصف شیرینی می‌کردند و من دنبال چشیدن شیرینی بودم. اگرچه نمی‌دانستم هدف بالاتر از اینها یعنی شیرین شدن است.

اما به صورت مشخص بعد از دوران نوجوانی به خواندن کتب عرفانی علاقه‌مند شدم، اما در کتاب‌ها به چیزی نرسیدم. تا زمانی که به این نتیجه رسیدم که برای رسیدن به حقیقت باید گام برداشت و سلوک کرد.

آن روزها که جوان بودید، دغدغه اصلی شما چه چیزی بود؟

اصل دردی بود که ساکت نمی‌شد. درد من ناشی از این بود که من کی هستم؟ و چی هستم؟ و برای چه کاری آمده‌ام؟ و بعد از اینجا کجا می‌روم؟ چه کسی مرا اینجا آورده؟ و هدفش از این کار چه بوده؟ و مرا به کجا خواهد برد؟ این پرسش مشترک همه است. وقتی ذهن به لذت‌ها و موضوعات دنیوی معطوف شود، این پرسش در ذهن انسان رقیق می‌شود و وقتی مشغول بازی‌های دنیا می‌شویم این پرسش اصلی را از یاد می‌بریم. ولی در کته نهاد همه انسان‌ها این پرسش وجود دارد.

این پرسش انتهای تفکر نیوتنی است. یعنی انتهای تفکر نیوتنی، ابتدای تفکر عرفانی می‌شود. نیوتن از سببی که به زمین افتاد، نتیجه گرفت که حتما رابطه‌ای میان سبب و زمین وجود دارد؛ یعنی پی به اثر برد در صورتی که در تفکر عرفانی پی بردن به اثر کافی نیست و پی بردن به موثر مطرح است.

از ورود به دانشگاه بگویید.

هنوز ۱۵ سالم را تمام نکرده بودم که دیپلم گرفتم و وارد دانشگاه شدم البته در آن سال یعنی ۱۳۵۴ وضعیت کنکور به هم ریخته بود. وزارت علوم آن زمان، به یک‌باره شکل کنکور و گزینش دانشجویان و انتخاب رشته را عوض کرد. متقاضیان باید برای هر دانشگاه فرم درخواست جداگانه‌ای می‌فرستادند.

در سالی که دیپلم گرفتم، مدت کوتاهی به مسافرت خارج رفتم و روزی که برگشتم، مهلت ثبت‌نام دانشگاه‌ها تمام شده بود. تنها جایی که هنوز می‌توانست دانشجویان بپذیرد، دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی بود. به این ترتیب، من در رشته علوم سیاسی این دانشکده ثبت‌نام کردم و یک‌باره جهت مطالعاتم از علوم تجربی به علوم انسانی تغییر کرد.

در جلسه ثبت‌نام دانشگاه به خوبی به خاطر دارم که در میان همه دانشجویان از همه کم‌سن و سال‌تر

بودم. مسوول ثبت از همه سوال کرد که آنهایی که کمتر از ۱۸ سال دارند بلند شوند و من ایستادم. گفت تو به سن قانونی نرسیده‌ای و باید با پدرت می‌آمدی و الان هم برو پدرت را بیاور! در هر صورت در دانشگاه تحصیل رشته علوم سیاسی را آغاز کردم.

تا اینجا که قصه زندگی شما را مرور کردیم، ردی از علم اقتصاد در زندگی شما دیده نمی‌شود؛ نه در علایق شما و نه در تحصیل‌تان.

اتفاقا قصه از همین‌جا آغاز می‌شود. در دانشگاه استادی داشتیم که درس اقتصاد می‌داد. این استاد آقای «دکتر مهدی تقوی» بود. دکتر تقوی، آن روزها جوان بود و پرانرژی. ایشان کتابی نوشته بود به نام «مقدمه‌ای بر تجزیه و تحلیل‌های اقتصاد میکرو» که خلاصه کتابی بود که در حال حاضر در مقطع فوق‌لیسانس تدریس می‌شود؛ یعنی «کتاب اقتصاد خرد هندرسون و کوانت».

درس آقای تقوی، من را به شدت به اقتصاد علاقه‌مند کرد. هم کلاسی‌های من، اغلب از رشته‌های ادبی وارد دانشگاه شده بودند، بنابراین خیلی موافق درس دکتر تقوی که کاملاً مبتنی بر ریاضی بود، نبودند. به خوبی به یاد دارم که دانشجویان اعتصاب می‌کردند و وارد کلاس ایشان نمی‌شدند و می‌گفتند که سطح درس خیلی بالا و خیلی مبتنی بر ریاضیات است، اما من به تنهایی سر کلاس ایشان حاضر می‌شدم و آقای دکتر تقوی با وجود من درس را شروع می‌کردند و همه دانشجویان پشت در کلاس، متحضر بودند.

تمامی درس‌هایی که دکتر تقوی ارائه می‌کرد را بر می‌داشتم و در درس‌های اقتصاد همواره بهترین نمره را می‌گرفتم. علت این موضوع در این بود که شیوه بررسی رفتار انسانی با دیدگاه ریاضی برای من در پیچیده‌ترین موارد را باز کرد که تا آن زمان حول و حوش آن مطالعه خوبی نداشتم. اساساً در طول دوران تحصیل هدفم کسب نمره نبود و اگر احساس می‌کردم مطلبی را فهمیده‌ام دیگر آن را برای گرفتن نمره مرور نمی‌کردم.

دوره لیسانس به مدت سه سال تا سال ۱۳۵۷ طول کشید. یادم هست ترم آخر بود که به «آقای دکتر نیامی» که رئیس وقت دانشکده بود مراجعه کردم تا در ترم تابستان ۱۳ واحد درس بردارم. ایشان گفت: چه دلیلی برای این کار داری؟ گفتم من به عنوان یک دانشجوی علوم سیاسی، پیش‌بینی می‌کنم که دانشگاه‌ها از مهرماه تشکیل نشود چون کشور رو به بحران می‌رود و من می‌خواهم زود درسم را تمام کنم. دکتر نیامی که خودش از اساتید علوم سیاسی بود و ارتباط زیادی با حکومت آن زمان داشت، از این سخن من برآشفته و با عصبانیت با من که دانشجویی معمولی و کم سن بودم برخورد کرد.

ولی خودش لحظاتی بعد نامه درخواست مرا امضاء کرد و روی میز جلو من انداخت. تشکر کردم و برداشتم و متوجه شدم که او هم مثل من همین پیش‌بینی را داشته ولی از تحولاتی که رو به رخ دادن بود رضایتی نداشت. به این ترتیب بود که من در تابستان ۱۳۵۷ فارغ‌التحصیل شدم و البته پیش‌بینی من هم کاملاً درست از کار درآمد چون از مهرماه به بعد دانشگاه‌ها تعطیل شد و خیلی از هم‌دوره‌ای‌های من نتوانستند درسیشان را تمام کنند.

و شما ۱۹ سال داشتید که انقلاب به پیروزی رسید؟

بله. در طول چند دهه گذشته فقط در دو دوره، لیسانسیه‌ها معاف شدند که یک بار آن، همزمان با به خدمت رفتن من بود که من با معافیت از سربازی به فکر ادامه تحصیل افتادم و در امتحانات و مصاحبه‌های اقتصاد دانشگاه شیراز با رتبه خیلی خوبی قبول شدم. یادم هست برای ورود به رشته اقتصاد دانشگاه شیراز به این دلیل که من از رشته علوم سیاسی به اقتصاد وارد شده بودم شرط قبولی در ورودی فوق‌لیسانس را گذراندن ۲۱ واحد اضافه قرار داده بودند.

از مدیریت دیارتمان اقتصاد درخواست کردم که همه این دروس را امتحان دهم و دیگر برای این درس‌ها کلاس نگذارم. شورای اساتید قبول کرد و ۲۱ واحد را در یک روز و نیم از من امتحان گرفتند. یادم هست که یک روز از صبح تا شب، یکسره امتحان دادم که درس اقتصادسنجی آن ماند و روز بعد ادامه آنها را امتحان دادم و قبول شدم.

در دانشگاه شیراز در دو ترم، همه درس‌ها را تمام کردم. فکر نمی‌کنم هنوز کسی این رکورد را شکسته باشد. در هر صورت با امتیاز عالی فارغ‌التحصیل شدم. در سال ۱۳۵۹ قبل از تعطیلی مجدد دانشگاه‌ها که اسم انقلاب فرهنگی بر آن گذاشته بودند، موفق شدم کلاس‌ها را تمام کنم که پس از آن دانشگاه‌ها تعطیل شد در ایام تعطیلی دانشگاه از رساله‌ام دفاع کردم و فارغ‌التحصیل شدم.

موضوع رساله شما چه بود؟

موضوع رساله «برآورد منحنی‌های انگل برای شهر و روستا» در ایران بود که براساس یک الگوی اقتصادسنجی تنظیم شده بود. با ملاقات‌هایی که با روسای مرکز آمار داشتم، آنها به من این اجازه را دادند تا از آمارها و کامپیوتر مرکز آمار استفاده کنم که فرصت مغتنمی بود چون دسترسی به این آمار به راحتی امکانپذیر نبود و کامپیوتر هم در آن زمان مثل حالا در اختیار همه نبود و فقط سازمان‌های بزرگ کامپیوتر داشتند.

در هر صورت، آن روزها فضا، فضای خاصی بود و فشارها بر دوش آدم‌ها سنگینی می‌کرد. جنگ و بی‌تجربگی مدیران، شرایط سختی به وجود آورده بود. آدم‌های زیادی به دلیل اینکه در پیشینه آنها وابستگی به حکومت قبلی وجود داشت از کار برکنار شدند.

در عین حال افراد برای اینکه وارد کارهای دولتی شوند، گزینش شدیدی می‌شدند. در همین ایام متوجه شدم که مرکز آمار ایران قصد استخدام دارد. در آزمون ورودی مرکز آمار، ۱۱۰۰ نفر متقاضی شرکت کردند که نفر اول شدم. استخدام شدم ولی با توجه به اینکه آن ایام به تصوف گرایش زیادی پیدا کرده بودم و از تعالیم آقای «حاج محمدخان راستین» بهره می‌گرفتم و ایشان در اراک زندگی می‌کردند از مرکز آمار درخواست کردم من را در اراک استخدام کنند مرکز آمار به سختی با درخواست من موافقت کرد زیرا نفر اول آزمون آنها بودم و اصرار داشتند که در تهران بمانم و چون دیدند که من در درخواستم اصرار دارم و اگر من را در اراک استخدام نکنند با مرکز آمار همکاری نمی‌کنم از طریق سازمان برنامه و بودجه، من را مأمور به خدمت در اراک کردند و دو روز بعد در سازمان برنامه و بودجه اراک مشغول کار شدم.

ریاست هسته پژوهشی سازمان برنامه و بودجه اراک به من واگذار شد و مطالعه و تحقیق و پژوهش، وظیفه سازمانی من بود. در آنجا چند مقاله کاربردی از جمله «آنالیز تاکسونومی» نوشتم که اگرچه از نوشتن این مقاله، سالها می‌گذرد اما هنوز هم مورد استفاده محققان قرار می‌گیرد. تلاش زیادی کردم تا در سازمان برنامه و بودجه اراک، کتابخانه‌ای راه‌اندازی کنم که این کتابخانه راه‌اندازی شد و الان هم به عنوان کتابخانه خوبی در شهر اراک مورد استفاده است.

و همزمان به تصوف هم می‌پرداختید؟

بله. دلیل اصلی رفتن من به اراک استفاده از تعلیمات «جناب آقای راستین» بود. پس از یکسالونیم حاج آقای راستین از اراک به تهران آمدند. ایشان به دلیل کهولت سن و احتیاج به مراقبت‌های پزشکی به تهران نقل مکان کردند و من هم درخواست کردم تا مرا به تهران منتقل کنند.

رئیس سازمان برنامه و بودجه اراک موافقت نمی‌کرد ولی من گفتم اگر موافقت نکنید استعفا می‌دهم و می‌روم. او که از ارادت من به جناب آقای راستین مطلع بود جدیت تصمیم من را دریافته بود و با تهران تماس گرفت و مقدمات انتقال من را به سازمان برنامه و بودجه تهران فراهم کرد.

من دلبستگی زیادی به حاج آقای راستین داشتم و بدون ایشان نمی‌توانستم زندگی کنم. تمام مطالبی را که در طول عمرم فراگرفته بودم در مقابل کلمات پرمغز ایشان همانند زباله‌ای بیش نبود. مهمترین چیزی که ایشان به من تعلیم فرمودند نحوه فکر کردن و نحوه اندیشیدن بود. تفکر در مورد هستی و

جهان بینی عرفانی آموزشی بود که بنای آن را آن استاد بزرگوار در وجود من مستقر کرد. بنابراین در سال ۱۳۶۳ در دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای در سازمان برنامه و بودجه تهران مشغول شدم. در آن سال برای اولین بار بعد از انقلاب دوره دکترای اقتصاد بازگشایی شد و من تصمیم گرفتم در مقطع دکترا ادامه تحصیل بدهم.

البته سالهای قبل برای ادامه تحصیل در خارج از کشور درخواست و مدارک لازم را به وزارت علوم داده بودم اما وزارت علوم به دلیل داشتن گرایش‌های تصوف و درویشی به‌رغم داشتن همه شرایط اعزام به خارج به من بورس تحصیلی برای خارج از کشور نداد. سوابق این موضوع در پرونده من موجود است.

ادامه دارد

نوشته کوتاه دکتر مهدی تقوی در مورد بیدآباد

## از میان انبوه سبیل‌ها

آن روزها که «بیژن بیدآباد» کم‌سن و سال‌ترین دانشجوی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران بود، من هم جزو کم‌سن‌وسال‌ترین اساتید این دانشکده محسوب می‌شدم. «بیدآباد»، دانشجوی ریزنقش و پرتحرکی بود که آن روزها ۱۸ یا ۱۹ سال سن داشت و من هم ۲۶ ساله بودم که درس اقتصاد می‌دادم. در میان همه دانشجویهایی که آن روزها داشتیم، بیژن بیدآباد، به اقتصاد بسیار علاقه نشان می‌داد.

کتابی که من در آن دوره تدریس می‌کردم، مبتنی بر ریاضیات بود و خیلی از هم‌کلاسی‌های «بیدآباد» به همین دلیل از درس من گریزان بودند. شیوه اداره کلاس توسط من، آن روزها کاملاً نزدیک به اساتدان دانشگاه‌های انگلیس بود، یعنی در تدریس بسیار جدی بودم و بدون تعارف، اما با بچه‌ها نزدیکی زیادی داشتم. «بیژن بیدآباد» همیشه در کلاس‌های من جدی و مشتاق نشان می‌داد و این باعث شده بود که من نگاه ویژه‌ای به او داشته باشم.

اوایل ترم، احساس می‌کردم بیدآباد خیلی به رشته‌ای که انتخاب کرده علاقه ندارد. او عاشق ریاضی و فیزیک و حل معادله بود اما رشته علوم سیاسی راضی‌اش نمی‌کرد. با او چند بار صحبت کردم تا اینکه متوجه شدم به ریاضی علاقه زیادی دارد. احساس کردم می‌تواند آینده خوبی در رشته اقتصاد داشته باشد به همین دلیل به او توجه خاصی داشتم.

در برخوردهای خارج از درس، با او صمیمی بودم، اما سر کلاس با او خشن و جدی برخورد می‌کردم. با این حال او عاشق رشته اقتصاد شد و آن را ادامه داد. از دوران دانشجویی بیدآباد که بگذرم، باید به تلاش‌های او در زمینه اقتصادسنجی اشاره کنم. بیدآباد بعدها که موفق شد مدرک دکترای اقتصاد بگیرد، به دلیل

تسلطی که بر ریاضی داشت، به سمت اقتصادسنجی رفت.

او در زمره اقتصادسنج‌های خوب کشور به شمار می‌رود. نمی‌دانم چرا بیدآباد وارد فعالیت‌های دانشگاهی نشد و تجربه امور اجرایی را برگزید اما همیشه فکر می‌کردم او استعداد و توان خوبی برای انتقال دانش به نسل‌های بعدی خود دارد. در هر صورت بیژن بیدآباد در میان اقتصادخوانده‌های کشور، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که او را از همه متمایز می‌کند.

به طور مثال او اقتصاددانی است که به تصوف و صوفی‌گری هم علاقه زیادی دارد. شاید این پرسش مطرح شود که آیا صوفی‌گری و سلوک با علم اقتصاد منافات دارد که من معتقدم منافات ندارد. در ایران بسیاری کسانی که در یک رشته خاص به استادی رسیده‌اند اما علایق شخصی خود را هم دنبال می‌کنند.

از «پروفیسور هشترودی» یاد می‌کنم که استاد مسلم ریاضیات است اما هم صوفی است و هم شاعر. بنابراین نمی‌توانیم میان اعتقادات شخصی و مذهبی آدم‌ها و تخصصی که پیدا کرده‌اند، خط فرمز بکشیم. بیژن بیدآباد در این زمینه موفق به مرزبندی خوبی شده است هرچند که اعتقادات شخصی‌اش به دلایل خاصی مانع پیشرفت‌های اجرایی و علمی او شده باشد.

هر وقت به بیدآباد فکر می‌کنم یاد چهره او می‌افتم که از میان سیل‌های انبوهش می‌خندد و می‌گوید: «سلام استاد، شما اولین مفاهیم علم اقتصاد را به من یاد دادید.» برای او آرزوی موفقیت دارم.

کلیه حقوق متعلق به روزنامه هم میهن می باشد

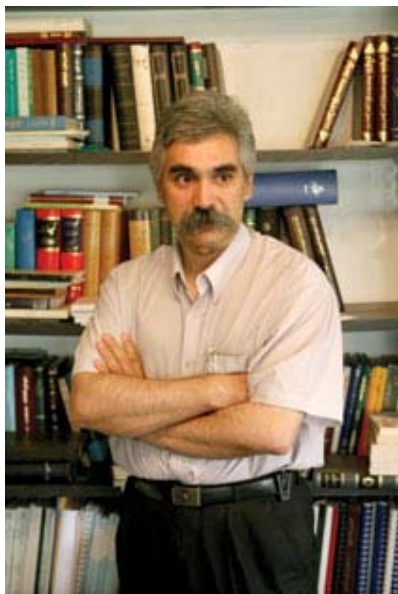
ارتباطات نوین فرانام شرکت : نرم افزار خیر



اقتصاد :: گفت و گو روزنامه هم میهن یکشنبه ۲ تیر ۱۳۸۶ شماره ۲۲

دکتر بیدآباد از بزرگترین پروژه اقتصادسنجی ایران می‌گوید

## پشت پرده توقف پروژه لینک



محمد طاهری- مهدی نوروزیان: روز گذشته قسمت نخست گفت‌وگو با درویشی که اقتصاد خوانده است منتشر شد.

در قسمت قبلی بیژن بیدآباد از دوران جوانی و دانشگاه خود به تفصیل سخن گفت و ما در انتهای بخش قبلی گفت‌وگو فهمیدیم که او چگونه درویش بود و اقتصاد خواند.

در مقطع دکترا در کدام دانشگاه ثبت‌نام کردید؟

جریان از این قرار بود که دانشگاه آزاد اسلامی اطلاعیه‌ای منتشر کرد مبنی بر اینکه برای نخستین بار قرار است، دوره دکترای اقتصاد برگزار کنند.

من در امتحان ورودی دانشگاه آزاد ثبت‌نام کردم و با رتبه بالا در امتحانات ورودی مقطع دکترا قبول شدم.

اگر اجازه بدهید، همین جا نقطه بگذاریم و کمی از حاشیه زندگی شما دور شویم. با توجه به اینکه درس اقتصاد خوانده بودید، آیا در شما گرایش به مکاتب اقتصادی هم به وجود آمده بود؟

من تا آن مقطع، خودم را در حد و اندازه‌ای نمی‌دیدم که بخواهم گرایش فکری داشته باشم. هنوز در مورد مسائل اقتصادی موضع خاصی نداشتم. یعنی هنوز تحقیقات و بررسی‌های خود را کافی نمی‌دانستم که به خود اجازه دهم گرایش فکری خاصی را در اقتصاد قبول کنم. این طرز تفکر تا سال‌ها بعد نیز ادامه پیدا کرد.

شاید بیشترین تاثیر را در این زمینه اظهارات یکی از اساتید بر من گذاشت. در جریان مباحثی که در یکی از کلاس‌ها به وجود آمده بود، من هم وارد بحث شدم و اظهارنظری کردم که شاید مخالف اظهارات استاد بود اما ایشان در جواب به من گفت: «من که استاد تو هستم هنوز از اقتصاد چیزی نمی‌دانم و فکر نکن با

خواندن چند کلاس درس و یاد گرفتن چند جمله و لغت، اقتصاددان شده‌ای!»!

این جمله در ذهن من رسوب کرد و با من باقی ماند و هنوز هم مثل زنگ در گوش من صدا می‌کند و من هنوز خودم را اقتصاددان نمی‌دانم. پس از گذشت بیش از ۲۰ سال تحقیق و بررسی در زمینه مسائل اقتصادی تازه عمق معنی سخن استاد را دریافته‌ام. شاید الان روی مفاهیم اقتصادی به فهم و ادراک لازم رسیده باشم اما باید بگویم که عمق و وسعت علم اقتصاد آنقدر زیاد است که اگر بگویم هنوز اقتصاددان نیستم گزافه نگفته‌ام.

چرا این را می‌گویید؟

اقتصاد از حلقه‌های رفتاری به هم پیوسته‌ای تشکیل شده است که اگر یک حلقه آن به درستی درک نشود، از درک حلقه‌های دیگر هم عاجز خواهیم بود. گاهی فکر می‌کنیم با خواندن چند کتاب و شناختن چند اندیشه اقتصادی، اقتصاددان شده‌ایم اما در واقع این‌گونه نیست. بشر بسیار پیچیده است و رفتار فردی او از خود او پیچیده‌تر و رفتار اجتماعی‌اش از رفتار فردی او غامض‌تر. لذا درک رفتار اقتصادی بشر کار ساده‌ای نیست.

شما در عالم تصوف معتقدید یک نفر باید مربی و استاد باشد. در اقتصاد چطور؟ آیا شما مربی و استادی در اقتصاد می‌شناسید؟

من اندیشه‌های اقتصادی خیلی از اقتصاددانان را بررسی کرده‌ام و هیچ‌کس را به عنوان یک اقتصاددان کامل و جامع نمی‌شناسم. شاید مهمترین دلیل این بوده که یافته‌های دیگران را خیلی بزرگ نیافتیم. البته این صحبت را به حساب خود بزرگ‌بینی نگذارید.

من معتقدم علم اقتصاد آنقدر وسیع است که هنوز کسی موفق به شناخت کامل آن نشده است. در دوران تحصیل صدها کتاب و تحقیق درباره آن خوانده‌ام و یادم هست زمانی که رساله فوق‌لیسانس را می‌نوشتیم، از کثرت نوشتن روزانه، جوهر یک خودکار بیک را تمام می‌کردم. من می‌دانم که دیگران هم به اندازه من یا حتی بیشتر زحمت کشیده‌اند اما به این نتیجه رسیده‌ام که علم اقتصاد را با ۱۰۰ هزار خودکار بیک هم نمی‌توان نوشت.

فکر شما براساس چه پارادایمی شکل گرفته است؟

اقتصاددانان بزرگی در دنیا ظهور کرده‌اند که خیلی تفکرات عمیقی هم داشته‌اند و در نتیجه نظریه‌های محکمی هم ارائه کرده‌اند. از دید متدلوژی علم می‌شود این موضوع را بررسی کرد. شیوه‌هایی که در علم برای بررسی پدیده‌ها وجود دارد در سال‌های دور، براساس تفکر بر روی مشاهدات بود.

یعنی دانشمندان در ابتدا پدیده‌ای را مشاهده می‌کردند و بعد روی این مشاهده آنقدر فکر می‌کردند تا بتوانند علت را پیدا کنند اما بعدها با تقویت ابزارهای تحقیقاتی و محاسباتی، عمق تفکر کاهش پیدا کرد. مثالی از میان اقتصاددانان می‌زنم. پروفیسور «میلتون فریدمن» در رأس «مکتب شیکاگو» قرار می‌گیرد که شیوه بررسی در این مکتب براساس تجربه و آزمون یا empiricism است و نتایج آزمون را گزارش می‌کند بدون اینکه این نتایج توافقی با تحلیل نظری پدیده داشته باشد یا نه.

در مقابل «مکتب کمبریج» بر این اساس شکل گرفته است که باید یک رفتار اقتصادی را از لحاظ منطقی تحلیل کرد، همه علل آن را شناخت و براساس آن الگوی ریاضی تنظیم کرد و در نهایت الگوی ساخته شده را آزمایش کرد. اگر جواب داد، قبول است و اگر جواب نداد، فرضیه مورد نظر مردود است.

در بین این دو دیدگاه، من دیدگاه مکتب کمبریج را می‌پسندم. این مکتب در طول تاریخ شکل گرفته و افرادی نظیر «والراس» و «هیکس» در شکل‌گیری این مکتب نقش دارند. فکر می‌کنم اگر اجازه بدهید در مورد شکل‌گیری اندیشه اقتصادی در ذهن من، در پرسش‌های بعدی پاسخ بدهم، مناسب‌تر باشد.

بسیار خوب. پس دوباره برمی‌گردیم به ثبت‌نام شما به عنوان دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد.

من در سال ۱۳۶۴ وارد دانشگاه شدم. حقوق من ۱۲ هزار تومان در ماه بود در حالی که شهریه دانشگاه آزاد ۲۴ هزار تومان تعیین شده بود. به دلیل هزینه سنگین تحصیل، قصد داشتم صرف‌نظر کنم اما مسوول ثبت‌نام دانشگاه آزاد پیشنهاد کرد که در برگه ثبت‌نام خودم بنویسم که نمی‌توانم مخارج دانشگاه را تأمین کنم.

به این ترتیب من در برگه ثبت‌نام این موضوع را قید کردم. آن روزها پرداخت شهریه موضوع جدیدی بود و دانشگاه آزاد، مبدع چنین روشی در ایران بود. دانشگاه آزاد با ملاحظه تلاش من برای تحصیل با درخواست من طی ترم‌های بعدی موافقت کرد و به این ترتیب من تا پایان دوره تحصیل به دانشگاه آزاد شهریه پرداخت نکردم.

این معافیت را مدیون دستور آقای «دکتر جاسبی» و اعضای گروه اقتصاد دانشگاه که آقای دکتر «شریف آزاده» ریاست آن را به عهده داشت هستم که مستقیماً دستور معافیت از پرداخت شهریه را تصویب کرده بودند. دکتر جاسبی با طرح پیشرفت تحصیلی من در گروه اقتصاد و تصویب گروه امکانات زیادی را در اختیار من قرار داد.

از جمله اینکه من و استادم آقای دکتر «محمد جعفر مجرد» را برای شرکت در «اولین کنفرانس بین‌المللی تحلیل‌های آماری بر مبنای نرم‌ال-یک» به کشور سوئیس اعزام کرد و هزینه سفر هر دو ما را نیز متقبل شد. بعدها نیز باز به درخواست گروه و تصویب رئیس دانشگاه از آقای «پرفسور دوج» از دانشگاه «نوشاتل» سوئیس دعوت شد تا به عنوان استاد مشاور رساله من با اعضای هیئت علمی رساله دکتری من همکاری کند و هزینه مسافرت و اقامت پرفسور دوج در تهران هم توسط دانشگاه پرداخت شد. خود آقای دکتر جاسبی در جلسه دفاع از پایان‌نامه من شخصا حاضر و جلسه را افتتاح کرد.

به چه دلیل تا این اندازه مورد توجه رئیس دانشگاه آزاد و اعضای گروه اقتصاد بودید؟

من اولین فارغ‌التحصیل مقطع دکتری دانشگاه آزاد بودم و به عنوان اولین محصول دانشگاه در این مقطع می‌توانستم دلیلی بر کیفیت آموزش در دانشگاه آزاد باشم. براساس تصویب گروه اقتصاد آقای دکتر محمدجعفر مجرد که در حال حاضر معاون ارزی بانک مرکزی نیز هستند، استاد مستقیم من بودند. در دانشگاه آزاد موفق شدم مدرک دکتری خود را در سال ۱۳۶۸ بگیرم.

موضوع رساله شما چه بود؟

من روی موضوع «رگرسیون‌های نرم‌ال-یک» کار کردم. در این مورد هیچ‌کس در ایران کار نکرده بود و تا جایی که اطلاع دارم، هنوز هم کسی روی این موضوع کار نمی‌کند چون پیچیدگی‌های محاسباتی این نوع رگرسیون بسیار زیاد است. در طول ۲۰۰ سال گذشته که از طراحی این روش می‌گذرد، به دلیل پیچیدگی محاسباتی آن، افراد زیادی به سراغ آن نرفته‌اند. این رگرسیون در آمار و اقتصادسنجی کاربرد زیادی دارد ولی هنوز استفاده فراگیر پیدا نکرده است.

پس تخصص اصلی شما در زمینه اقتصادسنجی است؟

من در مقطع فوق‌لیسانس روی برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی کار کردم و در مقطع دکترا، رشته تخصصی‌ام اقتصادسنجی بود و رشته فرعی، مالیه بین‌المللی بود.

و شما زمانی که موفق به اخذ مدرک دکترا شدید، باز هم درویش بودید؟

بله. همچنان ره‌جوی تصوف بودم تا سال ۱۳۶۹ در سازمان برنامه و بودجه بودم. در آن زمان بیشتر روی مدل‌سازی ریاضی کار می‌کردم. به این دلیل که مدل‌سازی ریاضی جایگاه باز و گسترده‌تری دارد، مجبور شده بودم در زمینه‌های مختلف مطالعه کنم. مطالعاتم به اندازه کافی گسترده بود که در برخی زمینه‌ها، مطالعات جنبه تخصصی پیدا کرده بودند.

در اقتصادسنجی و برنامه‌ریزی اقتصادی، تحقیق در عملیات (OR)، آمار ریاضی، ریاضیات کاربردی، آنالیز عددی، الگوهای عددی، نرم‌افزارهای محاسباتی، آنالیز سیستم‌ها، آمارهای چندمتغیره، برنامه‌ریزی ریاضی، اقتصاد بین‌الملل، اقتصاد پول، اقتصاد توسعه و خیلی مسائل دیگر خودم را به مطالعات تخصصی رسانده بودم.

جریان استاد خارجی شما چه بود؟

گروه اقتصاد دانشگاه آزاد به این نتیجه رسید که به جز اساتید داخلی، از یک استاد دانشگاه خارجی هم برای من استادی بگیرند. به این ترتیب آقای «پرفسور دوج» از دانشگاه نوشاتل سوئیس انتخاب شد، البته پیش از این مقاله‌ای نوشته بودم در مورد «رگرسیون‌های نرم‌الیک» که این مقاله در «اولین کنفرانس بین‌المللی تحلیل‌های آماری بر مبنای نرم‌الیک» ارائه شد و مورد توجه قرار گرفت.

برای شرکت‌کنندگان کنفرانس که از اساتید برجسته این رشته در جهان بودند جالب بود که دانشجویی از یک کشور توسعه نیافته، روی رگرسیون نرم‌الیک کار کرده و نوآوری‌هایی هم در کار خود داشته است.

در این کنفرانس، آمارشناس‌های معروفی مثل «پرفسور رانو» هم شرکت کرده بودند که ایشان در مورد مقاله من اظهارنظرهای بسیار مفیدی کرد و من در چند جلسه خصوصی در مورد تحقیقاتم برای ایشان توضیحات مبسوطی دادم و ایشان به شدت من را تشویق کردند و شاید به دلیل روحیه مضاعفی که از آن کنفرانس به دست آورده بودم، بعد از بازگشت به ایران دامنه فعالیت‌های تحقیقاتیم را گسترش دادم.

بعدها گروه اقتصاد از «پرفسور دوج» که دبیر آن کنفرانس بود دعوت کرد تا به عنوان مشاور رساله من به من کمک کند. آقای دوج در سال ۱۳۶۸ به ایران آمد و در جلسه دفاع رساله من شرکت کرد و با درجه عالی فارغ‌التحصیل شدم. باز هم اشاره می‌کنم که از ابتدا تا انتهای حضور من در مقطع تحصیلی دکتری دانشگاه آزاد، هزینه‌ای از من اخذ نشد و حتی هزینه پذیرایی مفصل از جلسه دفاع از رساله مرا نیز دانشگاه به عهده گرفته بود.

بسیار خوب. حالا اگر موافق باشید، وارد دنیای نظریات اقتصادی شما شویم. اول از گرایش شروع می‌کنیم. شما بعد از اینکه مدرک دکترا گرفتید، باز هم طرفدار مکتبی نبودید؟

تا سال ۱۳۶۸ من هنوز مطالعاتم را کافی نمی‌دانستم که خودم را در دسته‌بندی مکاتب فکری اقتصادی طبقه‌بندی کنم. گرچه در آن سال دوره دکتری تخصصی یا Ph.D در اقتصاد را به پایان رسانیده بودم. بعد از اخذ مدرک دکترا، همچنان خودم را بیشتر محقق اقتصاد می‌دانستم تا صاحب‌بنظر.

در سال ۱۳۶۹ به دعوت «دکتر داوودی» از سازمان برنامه و بودجه به وزارت امور اقتصادی و دارایی منتقل



شدم که ایشان آن روزها، معاون «دکتر نوربخش» وزیر اقتصاد بود. به این ترتیب کار من در وزارت امور اقتصادی و دارایی با سمت مشاور معاون اقتصادی آغاز شد.

از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۷۴ در وزارت اقتصاد به کار خود ادامه دادم. در این مدت با فشار کاری زیادی در مورد مسائل اجرایی اقتصادی مواجه بودم و همچنان باید راه‌حل‌هایی می‌یافتم که بهترین اثر را برای کل اقتصاد جامعه و افراد آن داشته باشد و زمینه بازدهی، رشد و رفاه را برای مردم تأمین کند و از طرفی قواعد آن منطبق با روحیات بشر باشد و ساز و کار آن سبب ایجاد موانع و مزاحمت در زندگی افراد نشود. در این میان دیدگاه اقتصاددانان نئوکلاسیک را بیش از سایرین با این وجوه منطبق یافتم.

به خاطر کار کردن با دکتر نوربخش؟

نه، در ادامه تحقیق و مطالعه‌ام متوجه شدم که دیدگاه نئوکلاسیک‌ها می‌تواند با دیدگاه‌های فکری من مطابقت داشته باشد. دیدگاه نئوکلاسیک‌ها به این دلیل که براساس منطق و ریاضی استوار شده است، مورد توجه من قرار گرفت، البته من به این دیدگاه به این دلیل که از تحلیل‌های خرد به راحتی نمی‌توان به تحلیل‌های کلان رسید، انتقاد دارم اما آن را از همان سال‌های اول دهه ۷۰ به عنوان یک مکتب فکری مستدل زیر نظر گرفتم. با دیدگاه و تجربه‌های جدیدی که به دست آوردم، در سال ۱۳۷۵ «الگوی اقتصادسنجی کلان ایران» را به صورت کاملاً جدی آغاز کردم.

برای وزارت اقتصاد؟

نه برای بانک مرکزی. در اواخر سال ۱۳۷۴ به جرم درویش بودن، از وزارت اقتصاد کنار گذاشته شدم. آن روزها، دکتر نوربخش به بانک مرکزی رفته بود و آقای دکتر مجرد نیز که استاد من بود و از سوابق من اطلاع کافی داشت و در آن زمان معاون اقتصادی بانک مرکزی بود دعوت کرد تا الگوی اقتصادسنجی کلان ایران را بسازم. بنابراین در پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی شروع به کار کردم.

از الگوی اقتصادسنجی کلان بگوئید.

من الگوی ساده اقتصادسنجی ایران را از سال‌های ۱۳۶۵ شروع کردم و بررسی‌های زیادی درباره آن کردم و الگوهای مقدماتی زیادی طراحی کرده بودم و همچنان این کار را ادامه می‌دادم تا اینکه در سال ۱۳۷۴ به درخواست بانک مرکزی، کار جدی مطالعه و تحقیق در مورد الگوی اقتصادسنجی کلان ایران را آغاز کردم و قرار بود این الگو در مراحل بعدی برای تدوین الگویی برای پروژه جهانی «لینک» کامل شود.

من کار را در پژوهشکده پولی و بانکی آغاز کردم. ساختن الگوی اقتصادسنجی، درس‌های زیادی به من آموخت. زمانی که ویرایش چهارم این الگو در سال ۱۳۷۶ نهایی شد، این الگو حدود ۱۴۰ معادله رفتاری داشت. کار کردن روی این پروژه بزرگ، درک عمیقی در مورد علم اقتصاد به من داد. من روزی ۱۸ ساعت روی این الگو کار می‌کردم تا بزرگترین الگوی اقتصادسنجی ایران تدوین شود.

چرا می‌گوئید این پروژه درک عمیقی از اقتصاد به شما داد؟

به این دلیل که مجبور بودم به طور کامل اصول مکتب کمبریج را از لحاظ منطقی بودن تعریف ساختارهای ریاضی و انطباق آن با رفتارهای اقتصادی جامعه رعایت کنم. سعی می‌کردم هر معادله‌ای را با دلیل و استدلال در الگو جای دهم. هر معادله خودش به تنهایی ویژگی‌های ریاضی، آماری و رفتاری پیچیده و متنوعی دارد که معمولاً موضوع تحقیقات متعددی بوده است.

«بستار» این الگو که منطق اتصال تمام معادلات را تشکیل می‌دهد به گونه‌ای بود که باید ساعت‌ها مطالعه می‌کردم تا بتوانم آن را یک گام جلوتر ببرم. تهیه و تدوین چنین الگویی بسیار مشکل بود ولی به هر حال به سرانجام رسید. این الگو آنقدر پیچیدگی و ظرافت داشت که به‌رغم نوشتن و انتشار چندین جلد کتاب و مقاله از مستندات این الگو هنوز در انتقال مفاهیم رفتاری و به هم پیوستگی معادلات الگو به دیگران مشکل داشتم.

تفاوت الگوی ارائه شده از سوی شما با الگوهای مشابه در مکتب فکری شیکاگو چه بود؟

در مکتب شیکاگو، هر متغیری که خوب کار می‌کند را در معادله جای می‌دهند اما در مکتب کمبریج، باید برای جای دادن هر متغیر در معادلات، یک تئوری اقتصادی داشته باشیم. نتیجه این می‌شود که شما اگر ۲۵۰ معادله در یک الگو جای دادید، باید با ۲۵۰ تئوری از آن دفاع کنید. به هر حال سختی زیادی کشیدم تا این الگو به ویرایش‌های چهارم و پنجم رسید.

موفقیت‌آمیز بود؟

بله. اولاً توانایی پیش‌بینی و شبیه‌سازی الگو بسیار بالا بود و این برای اقتصاد کشوری نظیر ایران نوآوری علمی بسیار بزرگی بود، چون پیش‌بینی برای اقتصادهایی که همه چیز آن در حال تحولات کیفی است کار بسیار پیچیده‌ای است، ثانیاً به همین دلیل، ایران به‌طور رسمی درخواست پیوستن به پروژه لینک را مطرح کرد، البته در ابتدا سازمان ملل، درخواست ایران را بدون پاسخ گذاشت، زیرا باور نمی‌کرد ایران در این سطح از کیفیت از عهده کار برآید.

در مورد پروژه لینک توضیح نمی‌دهید؟

پروژه لینک، پروژه‌های جهانی است که «پروفسور کلاین» در دهه ۱۹۷۰ به خاطر طرح آن، جایزه نوبل گرفت.

این پروژه در اصل الگوی جهانی اقتصادسنجی است که وضعیت اقتصاد همه کشورها را محاسبه، پیش‌بینی و شبیه‌سازی می‌کند.

پروفیسور کلاین در این زمینه استانداردهایی گذاشت و عنوان کرد اگر کشورها الگوی اقتصادسنجی خود را منطبق با معیارهایی خاص طراحی و ارائه کنند، می‌توان همه آنها را به هم متصل کرد و پس از مونتاژ کل الگوها، الگوی اقتصادسنجی جهانی را شکل داد که این الگوی جهانی می‌تواند وضعیت اقتصاد جهان را پیش‌بینی و شبیه‌سازی کند. بدین ترتیب خیلی از کشورها، ساخت این الگو را آغاز کردند. تدوین الگوی اقتصادسنجی ایران را نیز من عهده‌دار شدم.

در مورد ویژگی‌های پروژه لینک بگویید.

سازمان ملل، این الگو را از دانشگاه پنسیلوانیا تحویل گرفت و با همکاری دانشگاه تورنتو کانادا، اقدام به اجرای آن کرد. «پروفیسور پیتز پاولی» از دانشگاه تورنتو کانادا به عنوان مجری این پروژه انتخاب شد. ما سعی کردیم با آقای پاولی تماس بگیریم اما موفق نشدیم.

اگر واقعیت را بخواهید ما تماس می‌گرفتیم و آنها جواب نمی‌دادند، به هیچ عنوان باور نمی‌کردند که ایران بتواند در تهیه الگوی اقتصادسنجی موفق عمل کند. متأسفانه به این دلیل که به ما پاسخ داده نشد، پروژه یکبار در سال ۱۳۷۶ متوقف شد. از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۱ تقریباً این پروژه معطل ماند.

من نیز به دلیل داشتن عقاید درویشی، تحت فشار شغلی بودم، یعنی براساس بخشنامه‌ای که رئیس هیات عالی‌گزینه‌ش صادر کرده بود؛ استخدام درویش در سمت‌های زیادی ممنوع بود. گرچه من مدتی در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست‌جمهوری مشاور صادرکننده همین بخشنامه بودم!

به هر حال تا سال ۱۳۸۱ به صورت مشاوره‌ای با وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و شرکت‌ها و کارخانه‌ها همکاری می‌کردم تا اینکه در سال ۱۳۸۱ مجدداً آقای دکتر «اکبر کمیجانی» که استاد من بودند و با سوابق تحصیلی و تحقیقاتی من آشنایی داشتند و در آن سال معاونت اقتصادی بانک مرکزی را به عهده داشتند دعوت کرد تا در پژوهشکده پولی و بانکی به عنوان عضو هیات علمی پژوهشی مشغول به کار شوم و مجدداً پروژه لینک را احیا کنم.

با دو سال کار روی الگوی اقتصادسنجی کلان ایران آن را به ویرایش‌های پنجم و ششم رساندم. در ویرایش نهایی، تعداد معادلات الگو به عدد ۲۲۲ معادله رسید که بزرگترین الگوی اقتصادسنجی کلان ایران است که تا به حال طراحی و تدوین شده است. در ویرایش ششم، توانایی‌های پیش‌بینی بسیار زیادی به الگو داده شد و به راحتی می‌شد با کمی تغییر قابلیت چسباندن این الگو به الگوی جهانی لینک را فراهم کرد.

فرجام آن چه شد؟

با ارسال مستندات فنی الگو برای سازمان ملل آنها پذیرفتند که ایران به پروژه لینک ملحق شود و از ما خواستند که گزارش ویژه‌ای تهیه و برای آنها ارسال کنیم؛ گزارشی از ویرایش ششم الگو را برای سازمان ملل فرستادیم. اعتبار گزارش به میزانی بود که سازمان ملل آن را به عنوان گزارش خودش منتشر کرد و در اثنا از ما دعوت کردند تا برای شرکت در اجلاس پروژه لینک به مقر سازمان ملل متحد در نیویورک برویم.

یعنی ایران به پروژه لینک پیوست؟

بله ایران به صورت رسمی پذیرفته شد.

به عنوان چندمین کشور؟

به عنوان صدوچهلمین کشور. در حالی که اگر در سال ۱۳۷۶ ما را می‌پذیرفتند، ما نودمین کشور بودیم. در هر صورت، من و دکتر مجتهد، رئیس پژوهشکده برای این سفر آماده شدیم و برای درخواست ویزا یک بار هم به آلمان مسافرت کردیم تا مراحل لازم را برای اخذ ویزای ورود به آمریکا را انجام دهیم. همه چیز به خوبی پیش می‌رفت تا اینکه یک نفر از حراست بانک مرکزی تماس گرفت و از من خواست با مامور یکی از وزارت خانه‌ها، ملاقاتی داشته باشم.

من به دلیل حجم بالای کاری پروژه لینک و مسافرتی که در پیش بود و مستندات و گزارش‌هایی که باید تدوین می‌کردم، درخواست وی را قبول نکردم. عدم قبول این درخواست برای آنها قابل قبول نبود و با تماسی که با وزارت خارجه گرفتند بدون اطلاع به پژوهشکده درخواست، ویزای مرا لغو کردند. به هر صورت سفر من با این کار لغو شد و دکتر مجتهد به تنهایی در اجلاس نیویورک شرکت کرد.

شش‌ماه بعد، قرار بود اجلاس بعدی در مکزیکوسیتی برگزار شود. زمانی که فراخوان شرکت در اجلاس به پژوهشکده رسید، مستندات و مقاله‌ها و گزارش‌های لازم را تهیه و برای سازمان ملل ارسال کردیم. برای من مجدداً دعوت‌نامه ارسال کردند، اما دکتر مجتهد گفت: بانک مرکزی اعلام کرده است که ما هزینه بیدآباد را پرداخت نمی‌کنیم، البته انتظاری جز این نداشتیم اما از سازمان ملل تماس گرفتند و ضمن ابراز تأسف از عدم شرکت در اجلاس نیویورک خواستند که در اجلاس مکزیکوسیتی شرکت کنم.

من توضیح دادم که به علت عدم مشکلات مالی نمی‌توانم در اجلاس شرکت کنم. سه روز بعد بسته‌ای از طریق پست سفارشی دی-اچ-ال به پژوهشکده ارسال شد که بلیت رفت و برگشت به اجلاس مکزیکوسیتی در آن بود و در همین اوان ایمیلی دریافت کردم که در آن عنوان کرده بودند که سفر من به

مکزیکوسیتی به طور کامل با هزینه سازمان ملل تامین خواهد شد و درخواست ویزا برای عبور از فرانسه هم کرده بودند تا از طریق فرانسه به مکزیکوسیتی بروم. تمامی هزینه‌ها در مدت شش روز اقامت در یک هتل پنج‌ستاره نیز به عهده سازمان ملل بود.

جریان را با دکتر مجتهد در میان گذاشتم و قرار بر این شد که به اتفاق در اجلاس شرکت کنیم. در حال آماده کردن مقدمات شرکت در اجلاس بودیم که از حراست بانک مرکزی با من تماس گرفتند و خواستند که برای ملاقات مامور وزارت اطلاعات به حراست بروم. من باز هم امتناع کردم و این بار گفتم که این شیوه درخواست ملاقات را قبول ندارم، زیرا شیوه تماس برقرار کردن آنها درست نبود.

آنها باید موضوع را با دکتر مجتهد که رئیس و مدیر من بود در میان می‌گذاشتند. برای من روشن نبود که چرا به چنین ملاقات‌هایی اصرار دارند. به همین دلیل قبول نکردم. امتناع من از حضور در حراست بانک مرکزی در نهایت به اخراج من منجر شد و من یک هفته قبل از برگزاری اجلاس از بانک مرکزی کنار گذاشته شدم.

تکلیف پروژه لینک چه شد؟

این پروژه به حالت تعلیق درآمد و از خردادماه سال ۱۳۸۴ که من از بانک مرکزی کنار گذاشته شدم، تاکنون کسی روی آن کار نکرد. این پروژه آنقدر پیچیدگی دارد که به سختی می‌توان از پیچیدگی‌های آن سر درآورد. من همه مستندات آن را به زبان‌های انگلیسی و فارسی منتشر کردم اما کسی حوصله پیگیری این کار عظیم را ندارد.

شاید آنها نمی‌دانند که پروژه لینک چه مزایایی برای اقتصاد کشور دارد. پروژه لینک برای اقتصاد ایران اهمیت فوق‌العاده دارد. شما زمانی که در چرخه این پروژه قرار می‌گیرید، همه اطلاعات کشورهای جهان به شما داده می‌شود. یعنی اینکه ما وارد جریان محاسبات اقتصاد جهانی می‌شویم و می‌توانیم درک درستی از اقتصاد جهانی داشته باشیم.

با قرار گرفتن در این پروژه، شما می‌توانید به اطلاعات مهمی در مورد آینده اقتصاد جهان دسترسی پیدا کنید. گذشته از آن شما قابلیت دسترسی به وضعیت اقتصادی همه کشورهای دنیا را دارید. ویژگی‌های زیادی در پروژه لینک وجود دارد و مهمترین تاثیری که می‌تواند داشته باشد، این است که مدیران کشور در چرخه برنامه‌ریزی‌های آینده، می‌توانند از این شبکه عظیم اطلاعاتی استفاده کنند.

به هر حال این موهبت هنوز نصیب ایران نشده است و پیگیری نشدن پروژه از سوی بانک مرکزی می‌تواند حاکی از ناآگاهی آنها از مزایای پروژه باشد.

دیگر به هیچ عنوان دنبال آن گرفته نشده است؟

تا جایی که من اطلاع دارم، نه. من چند دستیار داشتم و تا حد زیادی، اطلاعات را به آنها منتقل کرده‌ام اما بانک مرکزی دیگر این پروژه را پیگیری نکرده است.

بعد از اینکه بزرگترین پروژه اقتصادسنجی ایران را به سرانجام رساندید، هنوز هم معتقدید از اقتصاد چیزی نمی‌دانید؟

مفاهیم را درک کرده‌ام و چارچوب فکری لازم برای ارتباط متغیرهای اقتصادی برایم ملموس شده است و تا پیش از این در اتصال متغیرهای اقتصاد مشکل نظری داشتم. پس بیژن بیدآباد، که سال‌ها تلاش کرد از اقتصاد چیزی بفهمد، پس از گذشت ۳۰ سال تازه به معنی حرف آن استاد اقتصاد رسید که گفته بود: هنوز زود است خود را اقتصاددان بدانید و من بعد از ۳۰ سال فهمیدم که چرا او این حرف را زده.

من در الگوی اقتصادسنجی‌ام، تمام محاسن عقلی و فنی مکاتب و نظریات اقتصادی را جمع کردم. پروژه اقتصادسنجی کلان ایران، نظریه اقتصادی است که مورد قبول من است. تمام رفتارها را در تمامی بخش‌های کلان اقتصادی کشور بیان کرده‌ام و تک‌تک معادلات آن بیانگر نظریه‌هایی است که من قبولشان کرده‌ام.

در این الگو ابداعات زیادی صورت گرفته است و اگر کسی بخواهد آن را بررسی کند، شاید به روزها بررسی نیاز داشته باشد. این الگو از سال ۱۳۶۴ آغاز شد و تا سال ۱۳۸۴ به طول انجامید. نزدیک به ۲۰ سال فکر من معطوف به این بود که ارتباط بین متغیرهای اقتصادی براساس چه قاعده‌ای باید تنظیم شود.

به نظر من در این الگو، تمام مباحث تقاضای پول که در اقتصاد غرب به عنوان اصلی‌ترین مباحث مطرح شده به عنوان اشتباه بزرگ مباحث اقتصادی به تصویر کشیده می‌شود. نظرم شاید با دو نفر از اقتصاددانان پولی مثل پسک (Pesek) و سیوینگ (Saving) مطابقت داشته باشد که می‌گویند سیاست‌های پولی مثل «آلیس در سرزمین عجایب» است. راه‌حلی که در الگوی اقتصادسنجی کلان ایران مطرح شده می‌تواند این نقیصه را رفع کند.

شما سیاست‌های پولی فریدمن را هم رد می‌کنید؟

نمی‌گویم قبول ندارم. ولی خیلی از مطالب آن را براساس دانسته‌های ذهنی خودم نمی‌پذیرم. افراد ردکردنی نیستند ولی دیدگاه می‌تواند پذیرفتنی باشد یا نباشد. دیدگاه آقای فریدمن و مکتب شیکاگو به نظر من عمیق نیست. مقاله‌ای در همین زمینه نوشته‌ام که در مجله «اکنومیک متدلوزی» چاپ شده

است. این مقاله می‌گوید که وابستگی علم به ابزارهای آزمایشگاهی چگونه است. وقتی ابزارهای آزمایشگاهی قوی شود، علم ضعیف می‌شود.

به عنوان مثال شما به طیب مراجعه می‌کنید و ۲۰۰ سال پیش از شما هم به طیب مراجعه می‌کرده‌اند. طیب ۲۰۰ سال پیش با گرفتن نبض بیمار ۳۱ بیماری را تشخیص می‌داد اما در حال حاضر اطبای فعلی از طریق نبض فقط تب را تشخیص می‌دهند و برای کشف بیماری باید به ابزارهای اندازه‌گیری نظیر دستگاه فشار خون و آزمایشات متوسل شوند.

درک و فهم کدام طیب به نظر شما بیشتر است؟ طیب قدیمی یا طیب جدید؟ به همین دلیل معتقدم در مکتب شیکاگو تکسین پرورش داده می‌شود و دانشمند پرورش داده نمی‌شود. مکتب شیکاگو به این فکر نمی‌کند که انسان‌ها چرا دچار این رفتار شده‌اند و فقط سعی می‌کند از طریق نوشتن معادله‌های ریاضی، رفتارها را آنالیز کند. ولی در مکتب کمبریج به ریشه‌های رفتاری انسان‌ها توجه می‌شود.

علاقه شما به مکتب کمبریج و نقدی که بر مکتب شیکاگو دارید به این دلیل نیست که شما به حکمت علاقه دارید؟

همین‌طور است. از سال‌های ۱۲۸۰ به بعد به نوشتن کتاب‌هایی در زمینه اقتصاد اسلامی مشغول شدم، گرایش بیشتری به حکمت نظری پیدا کرده‌ام. اصل حکمت در فقه می‌گوید همه چیزهایی که عقل به آنها حکم می‌کند، شرع هم به آن حکم می‌کند. این تعامل میان عقل و شرع، تعامل حکمی میان تمامی موضوعات است و تمام هستی منبعث از عقل است و عقل اولین چیزی است که خلق شد و عقل این هستی را خلق کرده است.

به واسطه همین، همه رفتارها باید مبتنی بر عقل باشد و تمام رفتارها باید رابطه علی داشته باشند. اگر این رابطه را درک کردیم به سمت علم حرکت کرده‌ایم و اگر به شیوه‌های مکاتبی مثل مکتب شیکاگو درصد اثبات چیزی باشیم، راه را اشتباه رفته‌ایم و یک راه شبه‌علمی را انتخاب کرده‌ایم.

برآوردهای مکتب شیکاگو شاید کارساز باشد اما رابطه علی را درک نمی‌کند و سر و حکمت پدیده‌ها را در نمی‌یابد.

در کل نظریات اقتصاد هم اگر نگاه کنید چند قانون بیشتر ابداع نشده و آنهایی که ابداعاتی اساسی داشته‌اند دو یا سه نفر بیشتر نیستند. یکی از آنها والراس (Walras) بود و تمامی اقتصاددان‌ها سال‌های سال است که بر سر سفره او نشسته‌اند، دیگری ایروینگ فیشر (Fisher) بود.

فیشر هم دیدگاهی غنی داشت. کتابی که در سال ۱۹۱۱ به نام «قدرت خرید پول» نوشت که بسیاری آن را کتاب مقدس فیشر می‌خوانند کاری بنیادی در اقتصاد انجام داد که نظریه مقداری پول را ابداع کرد. او در شرح این نظریه از فرمول‌های لاکلنگ و ترازو استفاده می‌کند که در یک طرف پول گذاشت و در طرف دیگر کالا. براساس این فرمول حاصل ضرب پول در سرعت گردش پول مساوی است با مقدار کالای معامله شده ضرب در قیمت آن. این یعنی که هر چقدر کالا خریداری شود به همان میزان پول برای آن پرداخت می‌شود.

تا همین امروز نظریه‌ای بالای دست این ارائه نشده است. به نظر من جز معدود اقتصاددانانی شبیه والراس و فیشر کمتر کسانی کنه ماجرا را درک کرده‌اند.

چگونه کسی که اقتصادسنجی را دنبال می‌کند که براساس منطق و ریاضی است به عرفان رو آورده، که مبتنی بر درک شهودی است؟

اتفاقا عرفان عین منطق ریاضی است.

چطور عین ریاضی است رابطه شما و راهنمایان مراد و مریدی است؟

علم خدانشناسی منطبق با علم فیزیک است. در ۱۴۰۰ سال پیش پیامبر (ص) فرمود: «اللَّهُ نور السموات و الارض» یعنی به زبان ساده «هستی انرژی است». فیزیک معاصر تازه قدم‌های کوچکی در درک صحت این نظریه برداشته است. فکر می‌کنید که پیامبر چطور حقیقت هستی را دید؟

این چه ارتباطی پیدا می‌کند با عرفان؟

عرفان شناختن این حقیقت است.

پیامبر با علم الهی خود به کشف این حقیقت نائل شد؟

علم در اثر سواد پیدا نمی‌شود. علم بر اثر تقوا حاصل می‌شود. خداوند در آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید «واتقوا الله یعلمکم الله یعنی تقوا پیش بگیرد تا خداوند به شما علم بیاموزد. علم از مصدر روشنایی است. آنچه در دانشگاه تدریس می‌شود سواد است، سواد از مصدر سیاهی است. به پیامبر فرمودند قرائت کن اسم پروردگارت را که خلق کرد.

اسم عبارت از هر چیزی است که دلالت بر مسمی کند، وگرنه در غار حرا کتاب نبود. قرائت اسم یعنی تفکر در هستی. وقتی که در اثر کثرت تفکر در این هستی فکر متمرکز شود علم در انسان تراوش می‌کند.

عرفان نتیجه تراوش این علم است که به معنی شناخت این عالم است و روش شناخت این عالم از تفکر

در این عالم باید شروع شود و تفکر در کتاب عالم هستی باید با فکر کردن بر اسماء الهی آغاز شود و همه موجودات اسم خدا هستند و به واسطه همین تفکر در اسماء الهی که همین موجودات هستند باید پی به مسمی برد.

به واسطه همین در قرآن کریم این آیه بیش از همه تکرار شده است: بسم الله الرحمن الرحيم.

کلیه حقوق متعلق به روزنامه هم میهن می باشد

ارتباطات نوین فرانام شرکت : نرم افزار خیر